

گذرگاه‌های پنهان



# گذرگاه‌های پنهان

## نظریه و تکنیک روابط بیناروانی

تألیف

استفانو بولونینی

ترجمه

دکتر مهرداد افتخار

دانشیار گروه روان‌پزشکی دانشگاه علوم پزشکی ایران

دکتر شبنم نوحه‌سرا

دانشیار گروه روان‌پزشکی دانشگاه علوم پزشکی ایران

با پیشگفتاری از

گلن ا. گابارد

با مقدمه

دکتر گهر همایون‌پور



Copyright@ 2008 Bolaati Boringhieri, Torino Editore

مجوز رسمی کمی‌رایت ترجمه فارسی این کتاب از سوی انتشارات  
بولاتی (ناشر ایتالیایی) به کتاب ارجمند واگذار شده است.



کتاب ارجمند

استفانو بولونینی

**گذرگاه‌های پنهان: نظریه و تکنیک روابط بیناروانی**

ترجمه: دکتر مهرداد افتخار، دکتر شبنم نوحه‌سرا  
ویراستار: توفان گرگانی، تینا حمیدی  
فروست: ۱۶۴

ناشر: انتشارات کتاب ارجمند

صفحه‌آرا: پرستو قدیم‌خانی

مدیر هنری: احسان ارجمند

ناظر چاپ: سعید خانکشلو

چاپ: سامان، صحافی: روشنگر

چاپ اول، دی ۱۳۹۳، ۱۱۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۰۰-۲۱۴-۳

این اثر، مشمول قانون حمایت از مؤلفان و مصنفان و  
هنرمندان مصوب ۱۳۴۸ است، هر کس تمام یا قسمتی از این  
اثر را بدون اجازه مؤلف، ناشر، نشر یا پخش یا عرضه کند  
مورد پیگرد قانونی قرار خواهد گرفت.

www.arjmandpub.com

سرشناسه: بولونینی، استفانو، ۱۹۴۹ - م.  
عنوان و نام‌پدیدآور: گذرگاه‌های پنهان: نظریه و تکنیک  
روابط بیناروانی / نویسنده استفانو بولونینی؛ مهرداد افتخار،  
شبنم نوحه‌سرا.

مشخصات نشر: تهران، کتاب ارجمند، ۱۳۹۱

مشخصات ظاهری: ۲۹۶ ص. رقی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۰۰-۲۱۴-۳

عنوان اصلی: Secret passages: the theory and  
technique of intersychic relations, 2008.

موضوع: روانکاوی

شناسه افزوده: گلن او، ۱۹۴۹ - م. Gabbard, Glen O.

افتخار، مهرداد، ۱۳۴۷ - مترجم، نوحه‌سرا، شبنم، مترجم.

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۱ ک۴/ب۱۳/ BF

رده‌بندی دیویی: ۱۵۰/۱۹۵

شماره کتابشناسی ملی: ۲۸۸۹۵۷۰

### مرکز پخش: انتشارات ارجمند

دفتر مرکزی: تهران بلوار کشاورز، بین خ کارگر و آذر، پلاک ۲۹۲، تلفن ۸۸۹۸۲۰۴۰

شعبه مشهد: ابتدای احمدآباد، پاساژ امیر، انتشارات مجد دانش، تلفن ۰۵۱-۳۸۴۴۱۰۱۶

شعبه رشت: خ نامجو، روبروی ورزشگاه عضدی، تلفن ۰۱۳-۳۳۳۳۲۸۷۶

شعبه بابل: خ گنج افروز، پاساژ گنج افروز، تلفن ۰۱۱-۳۲۲۲۷۶۶۴

شعبه ساری: بیمارستان امام، روبروی ریاست تلفن ۰۹۱۱۸۰۲۰۰۹۰

شعبه کرمانشاه: خ مدرس، پشت پاساژ سعید، کتابفروشی دانشمند تلفن ۰۸۳-۳۷۲۸۴۸۳۸

بها: ۱۷۰۰۰ تومان

با ارسال پیامک به شماره ۰۵۹۹ ۰۵۹۹ ۰۰۰۰ ۱۰۰۰ در جریان تازه‌های نشر ما قرار بگیرید:

ارسال عدد ۱: دریافت تازه‌های نشر پزشکی به صورت پیامک

ارسال عدد ۲: دریافت تازه‌های نشر روان‌شناسی به صورت پیامک

ارسال ایمیل: دریافت خبرنامه الکترونیکی انتشارات ارجمند به صورت ایمیل

## فهرست مطالب

مقدمه‌ای بر ترجمه فارسی .....	۷
پیشگفتاری از گلن ا. گابارد .....	۱۱
مقدمه .....	۱۵

### بخش اول: سه سرآغاز بحث

۱- "ابژه‌های" فرویدی .....	۲۱
تکثر و پیچیدگی در دنیای درونی و «خود در حال کار» تحلیلگر .....	۲۱
یگانگی انتقالی .....	۲۵
تکثر در روانکاوی امروز .....	۳۶
۲- طرحی برای مروری متفاوت بر عوامل درمانی .....	۴۳
در حواشی "نگاهی دوباره به کنش درمانی" گابارد و وستن .....	۴۳
من چه چیزی به مقاله گابارد و وستن اضافه می‌کردم؟ .....	۴۴
۳- صحبت در باب چیزها، صحبت در باب واژه‌ها .....	۶۳
مثالی از "فکر کردن / سنجیدن واژه‌ها" .....	۶۷
هنگامی که تحلیل‌گران با یکدیگر صحبت می‌کنند .....	۷۱

### بخش دوم: گذرگاه‌های بیناروانی

۴- درون‌روانی و بیناروانی .....	۷۷
وجه درون‌روانی .....	۸۱
مطالب بالینی عمدتاً در حمایت از درون‌روانی .....	۸۳
مقدمه‌ای بر وجه بیناروانی: قطعه بالینی "کوتاه" .....	۸۷
وجه بیناروانی .....	۸۹
مطالب بالینی عمدتاً در حمایت از بیناروانی .....	۹۵
مثالی در اهمیت دهی ویژه به بیناروانی در تکنیک .....	۹۷
قطعه بالینی درباره "عدم قطعیت غیرقابل درمان" .....	۹۹
نتیجه‌گیری .....	۱۰۲
۵- "بازیگر-کنش" .....	۱۰۵
دو جلسه با آلیا .....	۱۰۷

- نتیجه..... ۱۱۸
- ۶- سگ من دکارت را نمی‌شناسد..... ۱۲۲
- تحلیلی توهم‌زدایی شده از «بیناروان» مرد- سگ..... ۱۲۲
- ۷- امور روانی - جنسی غشای مخاطی..... ۱۳۶
- بیناجسمی و بیناروانی..... ۱۳۶
- غشای مخاطی..... ۱۳۷
- ۸- ماهیت پیچیده همدلی روانکاوانه..... ۱۴۹
- کاوشی نظری و بالینی..... ۱۴۹
- ۹- نیمه خالی یا پر لیوان..... ۱۷۲
- کار رؤیا و حل‌وفصل رؤیاگونه..... ۱۷۲
- تأمل‌های بعدی..... ۱۹۳

### بخش سوم: از فراروانی به بیناروانی

- ۱۰- آغوش پلئوس..... ۱۹۷
- بقا، نگاه‌داشتن و بُرد با هم در تجربهٔ تحلیلی با پاتولوژی‌های شدید..... ۱۹۷
- از کار بالینی به اسطوره‌شناسی و بازگشت دوباره به کار بالینی..... ۲۰۲
- مجدداً در مورد پلئوس..... ۲۱۳
- ۱۱- شجاعت ترسیدن..... ۲۱۵
- ترس، وحشت و هراس..... ۲۱۷
- ۱۲- اعتماد به خود..... ۲۳۹
- شبه بلوغ و اختلال در ارتباط کلامی بین "من" و "خود" در حملات هراس..... ۲۳۹
- جنبه‌های نظری..... ۲۴۱
- تجربهٔ ذهنی و شرایط "خود"..... ۲۴۵
- هراس و کشمکش اودیپال..... ۲۴۷
- اعتماد به خود..... ۲۶۸
- واژه‌نامه انگلیسی به فارسی..... ۲۷۱
- واژه‌نامه فارسی به انگلیسی..... ۲۷۷
- منابع..... ۲۸۳

## مقدمه‌ای بر ترجمه فارسی

اگر اقلیم روانکاوی همان سرزمین ناخودآگاه است، استفانو بولونینی ما را با «گذرگاه‌های پنهان» و به قولی کوچه‌باغ‌های ناشناخته آن آشنا می‌کند. او همچون «آن دیگری بزرگتر» راهنمای ما می‌شود و در طول این کتاب با سخاوت‌مندی تمام هر چه از این اقلیم می‌داند و تجارب شخصی خود را با ما در میان می‌گذارد؛ گویی کلیدهای رمزگشایی را که از راه کلنچار با نظریه، تجربه و رویارویی نظریه با تجربه به دست آورده است، به سادگی در اختیار ما می‌گذارد.

هنگامی که خبر انتخاب دکتر بولونینی به ریاست انجمن بین‌المللی روانکاوی<sup>۱</sup> را شنیدم، خرسندی غریبی به من دست داد. خوشحال بودم که روانکاو درخشانی را که خوب می‌شناختم و مرتباً تسلط و توانایی‌اش در این زمینه را تجربه کرده بودم در این مقام می‌دیدم و می‌دانستم که او به دلیل شایستگی‌هایش بهترین انتخاب در جهان برای این هدف خواهد بود. اما خرسندی‌ام از این هم فراتر می‌رفت چرا که این انتخاب امیدم را نسبت به سرزمین روانکاوی افزوده بود؛ به دور از دل‌مشغولی‌های معمول جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، معیارهایی اصیل و ارزشمند زمینه این انتخاب را آماده کرده بود. استفانو بولونینی یکی از بهترین نمونه‌های انسان عصر روشنگری (رُنسانس) است. او خود در مقدمه کتاب می‌گوید: «من پست‌مدرنیزم خودمان را به طور خلاصه این گونه درک می‌کنم: نوعی قدردانی عمیق از خانواده(ی روانکاوی)، انسانی کردن و نه آرمانی کردن اُبژه‌های اولیه روانکاوی و بازشناسی کامل میراث برجا مانده آن». این چند جمله موضع او را در مورد دیروز، امروز و فردای روانکاوی در همان صفحات اول کتاب روشن می‌کند و در چند خط بعد موضعش در مورد روانکاوان جهان نیز به خوبی آشکار می‌شود: در حقیقت امروز دیگر تنها نیستیم اگر انتخاب کنیم که تنها نباشیم و اگر بدانیم که چگونه از «حضورها» و «منابع» رشته‌مان

استفاده کنیم». در چنین فضایی است که «گذرگاه‌های پنهان هم معبرهایی به ناخودآگاه مراجعان (گربه‌روهایی برای گربه ناخودآگاه) هستند و هم راه‌هایی پنهانی برای آمد و شد روانکاوان ساکن این سرزمین.

بولونینی به طرزی خستگی‌ناپذیر همه ما را به تبادل نظر و تجربه تشویق می‌کند و از ما می‌خواهد که پنجره‌ها را به روی ارتباط با «دیگر فرهنگی» یا «فرهنگ غیر خودی» باز نگاه داریم. در همین راستا، او با نگاهی طنزآمیز، زبان بیش از اندازه تخصصی تحلیلگران را به نوعی پول رایج محلی تشبیه می‌کند و می‌پرسد که آیا در تحلیلگران توانایی تبدیل این پول محلی به پولی بین‌المللی وجود دارد تا افراد بیشتری بتوانند به آن دسترسی پیدا کنند؟ از سوی دیگر، بولونینی «شرایط انسانی» را نیز در این اقلیم نادیده نمی‌گیرد.

اگو یا مَن دافع مُراجع و البته مقاومت‌های تحلیل‌گر را که «هرچند آموخته‌تر از مراجع است، هنوز از آنچه نو و ناشناخته است می‌هراسد» چرا که به قول نیچه انسانی است بسیار انسانی!

در راه سنت روانکاو، از طریق تداعی روزی را به یاد می‌آورم که با دکتر بولونینی در شهر بولونیا راه می‌رفتیم و درباره بازگشت او به شهر کودکی‌اش و بازگشت من به وطن صحبت می‌کردیم. بولونینی گفت با این که سال‌ها از بازگشتش به خانه می‌گذشت، روزی نبوده است که بابت آن سپاسگزار نباشد.

امروز و پس از سال‌ها هنگامی که به این گفتگو می‌اندیشم، می‌دانم که اشاره ما به شهر کودکی، به خانه و به «اقلیم» طبیعتاً اشاره هم‌زمان به اقلیم روانکاو و به سرزمینی مادری بوده است.

آن روز به خوبی درک کردم که دکتر بولونینی در اقلیم ناخودآگاه به همان اندازه آسایش را تجربه می‌کند. که در شهر کودکی‌اش احساس آسودگی دارد و مگر می‌تواند غیر از این باشد؟

این تداعی امروز معنا و مفهوم خاصی می‌یابد چرا که تلاش کرده‌ایم «گذرگاه‌های پنهان» را از اقلیم ناخودآگاه به سرزمین مادری بیاوریم؛ آن‌هم به این امید که این گذرگاه‌ها دیگر چندان پنهان نمانند.

در مورد تأثیر به سزای بولونینی در روند روانکاوشدن من همین بس که این را میل



خواننده و شنیده شدن «کلام» او به زبان فارسی، منجر به تلاش من در جهت زبان انتقال نسل به نسل دانش او در سرزمین مادری ام شد.

در پایان از دکتر بولونینی صمیمانه تشکر می‌کنم که با همه توان خود از این هدف حمایت کرد و نه تنها از حقوق خود صرف نظر کرد، بلکه ناشر را نیز قانع کرد تا از حقوق خود بگذرد.

از کسانی که زحمت ترجمه و ویرایش این متن بسیار تخصصی را برعهده گرفتند نیز بی اندازه سپاسگزارم: دکتر مهرداد افتخار و تلاش بی وقفه اش، دکتر شبینم نوحه سرا و خانم توفان گرکانی.

بی تردید چاپ این کتاب به زبان فارسی قدم بزرگی در اعتلای روانکاوای در ایران است و نتیجه این تلاش گروهی موفقیتی جدی برای این هدف به حساب می‌آید؛ چرا که این حرکت نشانه انتخاب ماست تا به عنوان روانکاو در این راه کمتر تنها باشیم و به عنوان ساکنان این اقلیم، چه سرزمین مادری مان ایران و چه سرزمین ناخودآگاه، بی وقفه تلاش کنیم تا آنچه ناگفتنی است، بگوییم.

**دکتر گهر همایون پور**



## پیشگفتاری از گلن اُ گابارد

تردیدی نیست که عصر کثرت‌گرایی حوزهٔ روانکاوی را هم در بر گرفته است. دورهٔ جهانی‌سازی فرارسیده و روانکاوی را نیز همچون بسیاری از رشته‌های دیگر تحت تأثیر قرار داده است. به دلیل دسترسی از طریق اینترنت به ادبیات جهانی، کنفرانس‌های بین‌المللی و بحث‌های اینترنتی با شرکت تحلیلگرانی از هر گوشهٔ دنیا؛ حال می‌توان به روانکاوی همچون گروهی از هم‌سرایان متشکل از صداهاى مختلف نگریست که معمولاً مستقل از یکدیگر می‌خوانند، گاهی با هم هماهنگ می‌شوند اما بیشتر مواقع آواهای ناهنجار و ناهماهنگ تولید می‌کنند. تحلیلگر امروز نه تنها باید با نظریه‌های جامعهٔ روانکاوی خودش، بلکه با ایده‌های روانکاوی نشأت گرفته از زبان‌ها و فرهنگ‌های کاملاً ناآشنای دیگر هم کنار بیاید. یک راه‌حل برای این چالش غیرمعمول عقب‌نشینی به سمت سنت و مشخص کردن مرزهای رویکرد ترجیحی خود در کار روانکاوی است به قصد آن‌که این رویکرد، قاطعانه از رویکردهای دیگران جدا شود (گابارد، ۲۰۰۷). این استراتژی منجر به بی‌اعتنایی به کسانی می‌شود که متفاوت فکر می‌کنند.

پاسخ چالش‌گرایانه‌تر به جهانی‌سازی و کثرت‌گرایی روانکاوی، آغاز سفری اکتشافی در تلاش برای آموختن شیوهٔ تفکر دیگران است. این کار مطمئناً وظیفهٔ دشواری است و تحلیلگران امروز اگر می‌خواهند شهروندان تمام‌عیار اقلیم کثرت‌گرای روانکاوی باشند، باید در مورد فرهنگ، زبان و فلسفهٔ تحلیلگران مختلف در قسمت‌های مختلف دنیا بیاموزند. تعداد محققان و متخصصان بالینی روانکاوی اندک است چرا که مسیر دستیابی به سطح و عمق بیشتر در فعالیت روانکاوانه با چنین توانایی‌هایی بسیار صعب و دشوار است.

یکی از افرادی که از عهدهٔ پاسخگویی به این چالش برآمده و توانسته بسیاری از دیدگاه‌های مختلف را در گفتمانی فوق‌العاده روشن و مفید تلفیق کند، استفانو بولونینی است. بولونینی به جای کنار کشیدن از چالش دشواری که امروزه تحلیلگران اروپایی با

آن روبرو هستند، کثرت‌گرایی را فرصتی برای بسط دانش و تخصص روانکاوی خود می‌داند. او بیش از هر روانکاو اروپایی دیگری، که امروز مشغول به کار است، به‌طور منظم دیدگاه‌های آمریکای شمالی و آمریکای جنوبی را به همراه نویسندگان فرانسوی و بریتانیایی مطالعه کرده است تا جدیدترین تفاسیر روانکاوی معاصر را در این کتاب جامع و فصیح فراهم آورد. او «مشکل و فور نعمت» ما را به ضیافتی از طعم‌های متفاوت تبدیل می‌کند که می‌توان از همه آنها لذت برد. بولونینی مانند یک مردم‌شناس فرهنگی تمدن‌های مختلف روانکاوی را با دانش پژوهی سخت‌کوشانه و اشتیاقی مسری در اقصی نقاط دنیا مطالعه می‌کند. او به این نتیجه رسیده است که نوعی تحول در گفتمان تحلیلی معاصر در حال وقوع است که در آن ناسازگاری‌ها و ناپیوستگی‌های نظریه‌های مختلف جای خود را به مشاهدات موازی با معنا و مفهوم، و گفت‌وگوی سازنده میان افراد با دیدگاه‌های متفاوت می‌دهد.

بولونینی یک شاهکار واقعی از روانکاوی بین‌المللی امروز را به خواننده ارائه می‌دهد. او به آسانی به توصیف و بررسی تشابهات و تفاوت‌های رویکردهای متفاوت در مناطق مختلف دنیا می‌پردازد. بولونینی از کار در بازنگری کنش‌درمانی (گابارد و وستن، ۲۰۰۳) به عنوان نقطه آغازی برای نگاه به نظریه‌های چندگانه در مورد چگونگی کار تحلیلگران امروز استفاده می‌کند. این بررسی کنش‌درمانی به او اجازه تعمق در تفاوت‌های موجود بین درون‌روانی و بیناروانی را می‌دهد. در عین حال او استراتژی‌های تکنیکی مورد حمایت روانکاوان و عقاید نظری مختلف را نیز در نظر گرفته است.

بولونینی در ارزیابی‌اش از روندهای مختلفی که بر روانکاوی معاصر حاکم هستند، دقیق، سنجیده و منصف است. او ابداع را ارج می‌نهد درحالی‌که همواره مراقب است از بهترین بحث‌های روانکاوی سنتی و نوشتار فروید نیز محافظت شود.

بولونینی از آن موهبتی برخوردار است که یوجین اُنیل آن را «لمس شاعر» می‌نامد. او می‌داند که چگونه در نوشته‌هایش از استعاره کمک بگیرد که نه تنها موضوعش غامض جلوه نکند بلکه فهم آن ساده‌تر شود. در واقع، تأکید او بر زبان و واژه‌ها در زمانی که دیگران اهمیت زبان را در روانکاوی به کمترین حد رسانده‌اند، نشاط‌آور است. او هم برای روان‌شناسی یک نفره ارزش قائل است و هم برای روان‌شناسی دو

نفره، درحالی که همواره می‌کوشد با دقت کافی تفاوت‌های این دو را توضیح دهد. از دیگر حوزه‌هایی که در این اثر بی‌نظیر گنجانیده شده‌اند، یکی موضوع مورد علاقه بولونینی یعنی همدلی روانکاوانه است، دیگری رویکرد او به کار رؤیا که به شدت بدیع است و همین‌طور کار او با بیماران با اختلال شدید روانی. در تمام طول این کتاب، بولونینی مثال‌های بالینی زنده‌ای ارائه می‌دهد بنابراین یک خواننده روانکاو می‌تواند با وضوح غیرمعمولی درک کند که بولونینی چگونه نظریه و تکنیک را در هم می‌آمیزد. داده‌های بالینی چنان دقیق است که خواننده احساس می‌کند همراه با تحلیلگر در اتاق درمان است و در پروژه درمانی گام به گام با او پیش می‌رود.

در طول این مطالعه در باب روانکاوی معاصر، بولونینی مانند یک راهنمای دانا با دانش دایرةالمعارفی رفتار می‌کند. کسی نمی‌تواند از مشاهدات او آموزش نیند و روشنگری پیدا نکند. خواننده همچنین قدر رفتار درست نویسنده و آرزویش را برای فهمیدن، و نه تحقیر دیدگاه کسانی که با پیش‌فرض‌های کاملاً متفاوتی به روانکاوی می‌آیند می‌داند. جای خوشبختی است که دسترسی به این کتاب در زمانی میسر است که ناهنجاری‌های صداها ممکن است توان‌فرسا باشد و منجر به کنار کشیدن از گفت‌وگویی معنادار شود. باید همه ما از استفانو بولونینی قدردانی کنیم که راهبر مسیری است که باقی ما رهرو آن خواهیم شد. او مسیر جدیدی ایجاد کرده و حال بر همه ما واجب است که راه خود را در آن مسیر پیدا کنیم و در اقلیم جدید روانکاوی جهانی به او ملحق شویم.

## منابع

Gabbard, G. O. (2007). 'Bound in a nutshell': Thoughts on complexity, reductionism, and 'infinite space'. *International Journal of Psychoanalysis*, 88: 559-574.

Gabbard, G. O., & Westen, D. (2003). Rethinking therapeutic action. *International Journal of Psychoanalysis*, 84: 823-841.



## مقدمه

این کتاب به سه بخش تقسیم شده است:

بخش اول مشتمل بر توصیفی از حدود کلی توضیحات نظری- بالینی است: پیش‌زمینه فرهنگی و هیجانی تعیین‌کننده‌ام در مورد این ابژه، یعنی روانکاوی که بخش اعظم زندگی‌ام را در برمی‌گیرد؛ نگرش من درباره‌کنار هم گذاشتن عوامل اصلی درمانی و کار کم‌نظیر گابارد و وستن، که در مجله بین‌المللی روانکاوی در سال ۲۰۰۳ به چاپ رسیده، در نقطه بنیادین عزیمت و تأملی بر رابطه‌های بین واژه‌ها و چیزهایی که به باور من برای فعالیت کاری‌مان ضروری و در نتیجه در تکنیک و نظریه رشته ما بسیار مهم‌اند.

در این بخش تنها «طعم‌های» مضمون خاص این متن ارائه می‌شود، اما مناسب دیدم برخی عناصر پایه‌ای را درباره سرزمینی که این متن در آن زاده شده همین‌جا مطرح کنم. به یک معنا، این عناصر در حکم اتاق «ورودی» طبیعی برای فصول بعدی کتاب هستند. در بخش دوم کتاب به‌طور اختصاصی‌تر به مضمون بیناروانی پرداخته شده است. در این بخش، از منظر تئوری، بالینی و از جمله جنبه‌های تکنیکی «تعبیر» به کاوش در گستره‌های گوناگونی پرداخته‌ام که بیناروانی در آن تجلی و پرورش می‌یابد.

برای درک گوناگونی مضمون‌هایی که در بیناروانی مطرح‌اند، آزادانه حوزه روانی جسمی<sup>۱</sup> را به‌منظور آزمودن بازبینی کردم به‌خصوص کارکردهای طبیعی اتصال به یکدیگر و مبادله‌ای که توسط غشاهای مخاطی بدن انجام می‌شود (چیزی که دیگران طی دهه‌ها با تخصص خود انجام داده‌اند؛ از جمله همکاران فرانسوی‌مان در گروه دوموزان<sup>۲</sup> که به‌طور مبسوطی توسط برکستد- برین، فلاندرز و ژیبو در سال ۲۰۱۰ مورد بحث واقع شده‌اند) و در عین حال به برخی از کارکردهای مشابه و معادل در

---

1- Psychosomatic

2- De M'Uzan's group

قلمروی بیناروانی نیز پرداخته‌ام.

پس از آن به موضوع مورد علاقه‌ام "همدلی" بازگشته‌ام، آن‌هم به منظور اثبات دوباره ویژگی‌های بنیادی آن: پیچیدگی (کارکردی و ساختاری) و شک‌برانگیزی ذاتی آن. هدف من اصلاً انکار "همدلی" نیست بلکه کنار زدن همهٔ هذیان‌های مقاصد ساده برای نوعی استفادهٔ روش‌مند مشخص و به تصویر شیرین، ساده‌انگارانه و بدون کشمکش این مفهوم است که به جای اینها، استحقاق توجه جامع‌تر و بالقوه پیچیده‌تری دارد. من معتقدم "همدلی روانکاوی" خاص است و کاملاً آن را با همدلی عمومی میان انسان‌ها متفاوت می‌دانم.

حتی اگر توجه این بحث به تفصیل معنای واقعی برخی مراحل فعالیت رؤیاپردازانه منحرف/ معطوف شود، نمی‌توان از سفری کوتاه به قلمرو رؤیا صرف نظر کرد. من در این راه مراقب بوده‌ام که گذرگاه‌های بیناروانی را که در جلسهٔ تحلیل رؤیا شکوفا شده‌اند، مطرح کنم. تحلیلگر و بیمار با هم روی رؤیا کار می‌کنند و گاهی هنگام به اشتراک گذاشتن کاوش گذرگاه‌های پنهان موفق می‌شوند و به ناگاه گذرگاهی به روی هر دو باز می‌شود، همانند مسیل‌های شهر باستانی پترا که به طور غیرمنتظره‌ای به تصویری تمام‌سو و اکتشافاتی غیرقابل تصور می‌رسید.

بخش سوم به موضوعاتی که کمتر به آنها پرداخته شده می‌پردازد که در بسیاری موارد برای طولانی مدت چندان قابل هم‌خانگی نیستند.

کوشش کرده‌ام کارکرد اولیهٔ نگه‌داری آن جنبه‌هایی از آنجا که اساسی‌تر و به یک معنا پیش-تفصیلی است به صورت تحلیلی شرح دهم. تعلق خاطر زیادی به رشتهٔ روان‌پزشکی دارم، معتقدم که نباید کنار گذاشته شود چرا که قلمرویی را بازنمایی می‌کند که خیلی از روانکاوانی که ترجیح داده‌اند به شدت از آن کناره‌گیری کنند باید دوباره (هم از نظر مفهوم و هم از نظر عملی) به آن توجه کنند.

پس از آن به موضوع ترس پرداخته‌ام: یک حس عاطفی قوی که شکیبایی تحلیلی‌گر و ظرفیت تفصیل او و بیمار را به آزمایش می‌گذارد، چرا که نیاز بیمار تنها به تشخیص بیرونی نیست، بلکه به هم-تجربگی<sup>۱</sup> او و تحلیلگر در جهت قابلیت نگه‌داری و تغییر نیز بستگی دارد.



در این مرحله، «اعتماد به خود»، هدف سفری می‌شود که ممکن است انتهایی نداشته باشد مگر آن‌که فرد کسی را ملاقات کند که بپذیرد با هم به این شناخت برسند و با هم با شرایطی که بالقوه بیشترین اثر مخرب را بر زندگی روانی (و زندگی کلی او) دارد، روبرو شوند.

تأملی دیگر قبل از رسیدن به قلب هر بخش یا شاید یک آرزو و یک هدف: که این‌جا و آن‌جا و در حین مطالعه، "چیزی بیناروانی" بین خواننده و نویسنده رخ دهد. به عبارت دیگر، با وجود آن‌که ناپیوستگی زیادی وجود دارد، و با در نظر گرفتن این که هیچ دو نفری دقیقاً مانند هم نیستند و نظرات متفاوتی دارند، ممکن است گفت‌وگویی بین آنها برقرار شود؛ گفت‌وگویی که با حُسن‌نیت تسهیل می‌شود و با این معنا که فهمیده‌ایم آنچه دیگری می‌گوید یا می‌نویسد به طور کامل درک شده است.

جاه‌طلبی القاء نگاهم را امری غیرواقعی تلقی می‌کنم (بدیهی می‌دانم که هر روانکاوی در نتیجه سیر خود چنین نگاه کم و بیش مستحکمی دارد و بنابراین کاملاً به درستی آن را متعلق به خود می‌داند)؛ اما در حقیقت خیلی دوست دارم که افکار روانکاوی‌ام را به شکلی که به قدر کافی قابل فهم باشد و با وضوح کامل ارائه کنم شاید برخی احساسات را هم منتقل کنم، همان‌طور که خیلی از همکارانی که تحسین‌شان می‌کنم و کارهای‌شان را با مسرت می‌خوانم این کار را انجام داده‌اند. آنها در نهایت تبدیل به مکالمه‌کنندگانی با معنا و مفهوم در آزمایشگاه درونی‌ام شده‌اند.

خواهیم دید که آیا موفق می‌شوم یا نه.



---

# بخش اول

سه سر آغاز بحث

---



## "ابژه‌های" فرویدی

### تکثر و پیچیدگی در دنیای درونی و «خود در حال کار» تحلیلگر

لین گامول، مدیر موزه هنر دانشگاه بینگهامتون در ایالت نیویورک، در سال ۱۹۸۹ در کتابی اثرگذار و بسیار پژوهشی به بررسی مجموعه‌ی فوق‌العاده‌ی اشیاء عتیقه‌ی فروید پرداخته است. او دریافته است که فروید پس از مرگ پدرش در دهه‌ی ۱۸۹۰، که سال‌های اوج انزوای علمی و حرفه‌ای او نیز بود، به جمع‌آوری اشیای عتیقه (بخصوص مجسمه‌های کوچک) روی آورد.

در آن دوره، فروید از این اشیاء برای خود شنودگانی "مشتاق" خلق کرد که در میان آنها یک نویسنده‌ی مصری، یک الهه‌ی یونانی خرد و یک فرزانه‌ی چینی هم به چشم می‌خورد (گامول، ۱۹۸۹، ص ۲۱). همه‌ی این مجسمه‌های انسان و حیوان، در برابر او نقش شنودگان بی‌شمار را داشتند... او هزاران صفحه درباره‌ی ایمهوتپ، معمار مصری، نوشت که در گذشته‌ی دور به عنوان شفادهنده تقدیس می‌شد... روایت‌های متعدد بیانگر آن است که فروید با این مجسمه‌ها همانند مونس‌های خود رفتار می‌کرد.

اما این مجسمه‌ها، فقط جانشین همکارانی که او در آن زمان نداشت نبودند. حتی پس از موفقیت در زمینه‌ی روانکاوی هم کشمکش‌های دنباله‌دار نظری و گروهی او را عمیقاً می‌آزرد؛ کاشف مستأصل روانکاوی که از این زخم زبان‌ها رنج می‌کشید، همیشه به میز کار خود و شنودگان خاموش و قابل اعتماد خود که برایش مظهر خرد قرون و اعصار بودند باز می‌گشت.

این دنیایی بود برساخته از اشیای درونی و بیرونی، جایی که خلاقیت بالقوه در فضایی بینابینی و وهمی، هم منشأ آسودگی بود و هم منبع الهام. فروید در آخر عمرش پس از تحمل یک بیماری طولانی تصمیم گرفت در اتاق کار خود بمیرد، در میان

ابژه‌های کوچک‌ش، نیاکان منتخبش، باوفاترین همکارانش و مظاهر حقایق روانکاوای که با کاوش به دست آورده بود (ص ۲۹).

امروز ما به آن تنهایی نیستیم.

در دفتر همکاران من در شهرها و کشورهای دیگر؛ که بسیار دوست دارم از همه آنها بازدید کنم تا بتوانم در تخیلات مهیج طمی جلسات آنها را در محل کارشان تصور کنم؛ اغلب عکسی از فروید، گاهی کلاین و در موارد کمتری وینیکات و برخی اوقات عکس‌های شخصی تحلیلگر را با سوپروایزرش دیده‌ام. برای آن‌که به نقش کلیدی بیمار به طور موقت احترام گذاشته شود و به او آزادی کامل داده شود که به تخلیخ میدان دهد، تقریباً هیچگاه عکسی از اعضای خانواده تحلیلگر، رقبای آشکار بیمار در پشت‌صحنه، ندیده‌ام.

باید بگویم که خیلی به ندرت دفتر کاری یافته‌ام که ویژگی‌های خشتی، غیرقابل کشف و اسپارتی را که تا چند دهه گذشته تضمین‌کننده "لوح سپید" توصیه می‌شد داشته باشد. به نظر می‌رسد امروزه تحلیلگران- در ساختار فضای بیرونی هم- تا حدی بهانه کشف‌نشدنی بودن آرمانی "خود" تحلیلگر را در روابط حرفه‌ای کنار گذاشته‌اند. چنانچه زبان خاص اثاثیه آنها رسماً موجودیت شخصی آنها و هویت‌شان را همچون کسانی نشان نمی‌دهد که فقط انجام کار خاصی را برعهده دارند. با این حال، آنها یقیناً عقلانیت و ذوق خود را حفظ می‌کنند و تنها به اینکه محیط اطراف خود را به شکلی محسوس ولی غالباً جدی شخصی سازند، اکتفا می‌کنند و بدین شکل از نمایش تصویر شخصی و خصوصی خود که متضمن هجوم خودشیفتگی‌شان به محدوده کاری است اجتناب می‌ورزند.

حضورهای حقیقی در آن اتاق حضور کسانی است که به حساب می‌آیند و موجب تفاوت می‌شوند؛ بیماران آنها را نمی‌بینند و اگرچه سال‌ها با آنها زندگی می‌کنند، آنها را نمی‌شناسند چرا که آنها در ذهن و قلب تحلیلگر جای دارند.

حضور یک شخصیت به مقتضای مقامش، فرضی بدیهی است، و آن دقیقاً همان حضور زیگموند فروید است؛ کسی که همه او را می‌شناسند و بیماران از او تصویری کاملاً ذهنی دارند.

و این فروید "آنها" است که تقریباً هیچ شباهتی با فروید تحلیلگر ندارد. بنابراین بیماران افرادی را که ممکن است دیگر معلمان تحلیلگر باشند، نویسندگانی را که او دوست دارد، همکارانی را که با آنها به گفتگوهای درونی و بیرونی می‌پردازد و اجتماع فرهنگی‌ای را که تحلیلگر فعالانه در آن مشارکت دارد نادیده می‌گیرند.

امروزه، همان‌طور که گفتیم، ما کمتر از قبل تنها هستیم و تبادلات علمی آن‌چنان زنده و فراوان است که همانند فروید، نیاز به آن تعداد هم‌سخن‌های تندیس‌عینی<sup>۱</sup> نداریم (برعکس، به نظرهای تند مختلفی فکر می‌کنم که امروزه دربارهٔ دفاتر کار روانکاوانی که همانند برگاس<sup>۲</sup> ۱۹ مبله شده‌اند می‌شنویم).

در عوض ما با یک قرن روانکاوی روبرو هستیم و با پیچیدگی‌ها و دشواری‌های بیش از حد مدل‌های نظری‌اش که ما را با مشکل فراوانی روبرو می‌کند: مشکل حضور شخصیت‌های علمی مهمی که به شخصیت‌های روزمره اضافه می‌شوند- تکتی که با میل عمیق به وحدت و یگانگی مورد پسند خودشیفتگی ناهم‌ساز است.

گاهی اوقات آنچه ما را از بازشناسی و ارج نهادن مختصری از این پیچیدگی و تکثرگرایی روانکاوی بازمی‌دارد، همانا مشکل انتقال است (کلوبر ۱۹۸۱؛ رانجل ۱۹۸۲؛ ایسولد ۱۹۹۴؛ اسمیت ۲۰۰۳؛ ریدر ۲۰۰۲؛ اسپورلینگ ۲۰۰۳؛ آمبروسیانو ۲۰۰۵؛ بلونینی ۲۰۰۵؛ فورستی و روسی مونتی ۲۰۰۶)، یا یکی از هم‌خانگی‌های چند ابژه‌ای در مواجهه با چهره‌های الهامی که گاهی اوقات در مقام معادل‌های والدینی یا خانوادگی به معنای پیشرفتهٔ آن تجربه نمی‌شوند (و بنابراین ویژگی‌ها و محدودیت‌هایشان بی‌اندازه آرمانی نشده است) بلکه همانند "والد کلی" باستانی، یگانه و پیش‌اودیپال هستند- والدی که نباید به او "خیانت" کرد یا او را در بافت خانوادگی وسیع‌تری گذاشت و سپس رشد کرد و از او متمایز شد بلکه والدی که به جای همانندسازی نسبی با او همانندسازی کامل صورت گرفته است.

لورنس اسپورلینگ (۲۰۰۳) در کار نوآورانهٔ خود با عنوان *چهره‌های روانکاوانه*

1- effigie concreta

۲- Berggasse. محل کار فروید و موزهٔ فروید در وین. مترجم.

به‌مثابهٔ ابژه‌های انتقال<sup>۱</sup> این موضوع را سودمند می‌داند که تحلیلگران به بررسی ارتباط درونی خود با نویسنده‌ای بپردازند به او ارجاع می‌دهند. او می‌نویسد: "ارزش تحقیق روی رابطهٔ فرد با چهره‌ای روانکاوانه این است که او واسطهٔ بسیار خوبی برای روشن شدن "انتقال" خودتحلیل‌گر است چرا که چهرهٔ مورد بحث یک شخص حقیقی نیست بلکه از طریق نوشته‌هایش وجود دارد."

اسپورلینگ صادقانه "انتقال" خود را در ارتباط با وینیکات تحلیل می‌کند و به تغییرات عاطفی و نظری که در طول زمان نسبت به این چهره و افکارش پیدا کرده است، می‌پردازد.

فروید، فرنزی، کلاین، وینیکات، بیون، کوهوت یا لکان- هر که می‌خواهد باشد: کپی انتقالی که گاه روی صحنه می‌آید، آن‌هم در مرحله‌ای نه چندان پیشرفته، و در فضای ناخودآگاه دنیای درونی تحلیلگر یا جوامع روانکاوانه وجود دارد، اساساً همیشه یک شخص است. این امر می‌تواند منجر به نوعی ساده‌انگاری شدید نسبت به فضای درونی و به تناسب آن فضای حرفه‌ای- سازمانی شود.

دو تصریح مقدماتی: اول اینکه بسیاری از مشاهدات بعدی به همان اندازه که با ارجاع آزادانه به دنیای درونی تحلیلگر خوانده می‌شوند، با ارجاع آزادانه به انشعاب‌ها و انعکاس‌های دوطرفه دنیای درونی و دنیای سازمانی- که با هم منطبق نیستند اما چندان هم از یکدیگر مستقل نیستند هم می‌توانند خوانده شوند.

دوم: بحثی که مطرح می‌کنم در تأیید آمیزه‌گری<sup>۲</sup> نظری- بالینی رسمی نیست بلکه تکرار می‌کنم که در تأیید پذیرفتن تکثر و پیچیدگی افق فکری معاصرمان است که در مسیر تکامل به‌طور مداوم و پیشرونده در حال حرکت‌اند و همچنین به‌منظور تأکید بر ضرورت آن در تبادلات بین همکاران و افکار نظری- بالینی شخصی و روزانهٔ روانکاوان است.

در ادامهٔ ارائهٔ تصویری همه‌جانبه/ کل‌نگر از "زبان ابژه‌ها" در محل کار و دفتر همکارانم- که شامل مؤسسه‌ها و مراکز انجمن‌های سه قارهٔ تحلیلی است- از اینکه چگونگی در بیشتر مواقع، تصویرهای رسمی آویخته شده بر دیوار شامل دو سری عکس

1- On Psychoanalytic Figures as Transference Objects"

2- Eclecticism



چهره هستند، جا خوردم: عکس‌هایی از استادان بین‌المللی که به رشد تاریخی و گسترش تحقیق روانکاوی رسمیت بخشیدند و عکس‌های ساده‌تر و اطمینان‌بخش‌تر از پیشینیان محلی (معمولاً مجموعه‌ای از چهره‌های رؤسای نهادهای روانکاوی) که ضامن اتصال بین تاریخچه آرمانی و خانوادگی‌اند و همچنین کنترل‌کننده تنش بین دو راهی/ مشکل تکثرگرایی، تضمین هویت و استمرار سازمانی.

این واقعیت که عکس این چهره‌ها ممکن است با بیشترین تواتر در مراکز جوامع روانکاوی، که طولانی‌ترین پیشینه سنتی را دارند، دیده شوند ما را شگفت‌زده نمی‌کند، مخصوصاً مراکزی که در آنها زمان و حل‌وفصل پیش‌رونده سازمانی اجازه بازسازی آرام و به اندازه کافی جدی تاریخچه خانوادگی خاصی را می‌دهند و جمیعاً مورد قبول نسل‌های بعدی نیز قرار می‌گیرد- با اینکه به نظر می‌آید کشمکش قابل توجهی در نسل اول پس از پدران کاشف رخ داده باشد.

### یگانگی انتقالی

این مسئله که هر تحلیلگری ممکن است نظریه خاصی را برای خود برگزیند و نویسنده‌ای بیش از دیگران خواسته‌های بینش پیچیده علمی یک شخص یا یک گروه را برآورده و هویت علمی‌شان را مشخص کند، مسئله‌ای کاملاً طبیعی به نظر می‌آید. همچنین، واقع‌بینانه است که تحلیلگری در طی روند تکاملی سازنده‌اش، فراتر از انتخاب‌هایی که سرانجام می‌کند تا به آن وفادار بماند، نویسنده‌ای را به عنوان تنها ایستگاه رادیویی که سیگنال مسیر مورد نظر را برای راهیاب می‌فرستد انتخاب کند و با ساده‌سازی موقت طبیعی حیطه نظری ویژه‌ای برای پایه‌گذاری ذهنیت نظری- فنی در حال تکوین خود ایجاد کند.

در اینجا نگران مناطق خاکستری می‌شوم، "منطقه ابهام‌برانگیزی" که ممکن است پشت ساده‌سازی‌های بی‌اندازه حیطه نظری پنهان شود، آنچه ناشی از "انتقال" زیاد تحلیلگر به والد یا هم‌ارز خودشیفته آن است و با بزه‌های الهامی بازنمایی می‌شود، چیزی که ممکن است مانعی برای تبادلات بیناسوژه‌ای علمی بسازد.

نشانه ورود به این منطقه مبهم، ناتوانی در تبادل با غیرخود است وقتی که ناخودآگاه او را خطرناک و مزاحم تلقی می‌کند.

این منطقه مبهم همان همانندسازی اصیل و قوی نیست که در بسیاری موارد ممکن است به خوبی ساخته شده باشد و از وضعیتی نظریه‌ای مبتنی بر چهره‌ای الهامی، منفرد و دارای هویت ساده درونی و در حقیقت اصیل برخوردار باشد (برای مثال به خوبی از ابژه درونی مربوطه مستقل شده و فردیت یافته باشد)، ولی با علامت‌شناسی مبتنی بر کوتاه‌فکری متحجرانه "برون‌بودگی" نسبت به آنچه بیرونی است و بلافاصله هماهنگ نمی‌شود، تشخیص داده می‌شود.

این وظیفه تحلیلگر بالغ است که در مواجهه با گرایش احتمالی به آرمانی کردن "انتقال" باستانی خود به ابژه‌های بسیار سلطه‌گر (از نوعی که: تو هیچ خدایی به جز من نخواهی داشت) گوش به زنگ، در حال تأمل و تحلیل در خود بسر برد. انتقالی که در برابر تجربیات ناراحت‌کننده تکرر در بین چهره‌های خانوادگی، عنصری حمایت‌کننده محسوب می‌شود.

در واقع، از نظر خودشیفتگی بنیادی ما تکرر متهاجم است؛ نوعی از خودشیفتگی که در عمق وجود و از ته دل خواستار اتحاد درونی و بیرونی انحصاری و برخوردار از حق تقدم با والدی بی‌همتا یا هم‌ارزی مورد تأیید خودشیفتگی است.

اولین بیمار تحلیلی‌ام به خاطر می‌آید: مهندسی جوان، پسر دوم از چهار برادر که نمی‌توانست تحمل کند که واقعاً ممکن است در تیم محبوبش - ایترمیلان - کسی به جز بازیکن محبوبش، کارل هانس رومینگه، گل زده باشد. این بازیکن برایش سمبل خودشیفتگی بی‌نقص و آرمانی بود و تکنولوژی شکست‌ناپذیر "آلمانی" آشکارا بازنمای فرافکنی خود آرمانی‌اش محسوب می‌شد.

او از اینکه در حیطه کاری‌اش (مهندسی ساختمان) هیچکس نمی‌توانست نقش استادی یگانه را داشته باشد که از پس همه مشکلات فنی برآید، به شدت ناخشنود بود. در واقع، مردی به نام لئونارد وجود داشت که بیمار دائماً از او نقل‌قول می‌کرد و به نظر می‌آمد که در حرفه‌اش بهترین باشد (به‌علاوه اینکه آوای اسمش حس نبوغ محض و جهانی لئوناردو داوینچی را تداعی می‌کرد).

اما این چهره حامی - اگرچه غالب بود - به شکل ناامیدکننده‌ای برای مواجهه با پیش‌آمدهای گوناگون و پیچیده کافی نبود. برای مثال، هنگامی که بیمارم مسئول طراحی پیاده‌روی شهرش شده بود، با ترس و اضطراب شدیدی متوجه شد که لئونارد

بزرگ در این مورد چیزی ننوشته است؛ بنابراین مجبور شد راهی بسیار طولانی برای پرس‌وجو از مهندس دیگری به نام آقای سمنزاتو طی کند که همکار جدیدش در چند سال اخیر بود. سمنزاتو چند سالی از بیمار من بزرگتر بود و پروژه مشابهی در شهر مجاور انجام داده بود، بنابراین کسی بود که می‌توانست چیزهای مفیدی در این باره به او بگوید.

تصور مشاوره با او اما برای بیمار من توهین‌آمیز و برای خودشیفتگی‌اش غیرقابل قبول بود: بعد از لئوناردو حالا باید سراغ... این سمنزاتو بروم؟! تصورناپذیر است. چرا؟ بیمار من در جلسه فریاد می‌زد: "چرا در رشته مهندسی ساختمان هیچ فرد بی‌نظیر و مطلقاً همسنگ دانه آلیگیری وجود ندارد که همگی بی‌چون و چرا او را «بزرگترین شاعر» تلقی می‌کنند."

از نظر او، من که چند سالی از او بزرگتر بودم نیز ناگهان به شکل خطرناکی واضح است که تبدیل به هم‌ارز این سمنزاتوی دهاتی شده بودم، کسی که "برادر بزرگتر" حرفه‌ای او بود و به‌طور آزاردهنده‌ای در رابطه بی‌همتا و قرین با ایده‌آل بیمار خودشیفته مداخله می‌کرد.

در دفاع از بیمارم به‌عنوان عامل تقلیل‌دهنده جرم باید به این نکته اشاره کنم که پیچیدگی و تکثر راستین هرگز واقعیتی مطلوب نمی‌سازند، آنها مستلزم کار و فضای درونی وسیع‌تر در رابطه با عملکردهای ابتدایی از نوع "یا این یا آن" هستند. در مقاله‌ای در باب این پس‌زمینه سازنده ("خانواده درونی تحلیلگر"؛ بلونینی، ۲۰۰۵)، به فرصت بزرگ شدن حیطه خانوادگی "خود حرفه‌ای" به ساختار وسیعی شامل هم‌ارزهای پدربزرگ‌ها، عموها و دایی‌ها، خاله‌ها و عمه‌ها، فرزندان آنها و برادر و خواهرهای تحلیلی اشاره کردم چرا که کلیت این نقش‌ها و این مخاطبان بالقوه ممکن است غنای قابل‌توجهی برای کمک به پیشبرد هدف مشاوره درونی در حین کار بالینی محسوب شود.

به خوبی می‌دانیم که نویسندگان بسیاری در بیش از ۱۰۰ سال گذشته به دقت جنبه‌ها یا قسمت‌های خاصی از کارکرد ذهن آدمی را شرح داده‌اند. این را هم می‌دانیم

که بسیاری از آنها ممکن است به دلایل خودشیفتگی، اودیپال یا بین‌نسلی بر اکتشافات و دستاوردهای خود آن چنان تأکید ورزیده‌اند که گویی مجبور بوده‌اند پیشینیان خود را از اعتبار ساقط کنند و خود بر جای آنها بنشینند. دیگرانی که اعتدال بیشتری داشتند، درک کرده‌اند که آنها پیشنهادهایی برای گسترش و تنوع زاویه دید و تلفیق‌های بیشتر می‌دهند نه جایگزینی پیشنهادی برای آنان (من به کلاین و کوهوت می‌اندیشم)، بنابراین رسماً اعلام کرده‌اند که در جهت تداوم ایدئولوژیک کار پیشکسوتان خود عمل کرده‌اند. اما در ادامه تقریباً تمام کارهای خود را وقف معرفی دقیق و جزء‌به‌جزء جنبه‌های جدید "کپی‌رایت" خود کردند.

آنها از این طریق در حقیقت اعتقاد ضمنی به جایگزینی کامل نظریه‌ای جدید به جای نظریه قدیمی را در خوانندگان و پیروان خود دامن می‌زنند که می‌تواند اثر معکوس پس‌زدن در یک گروه و نوآیینی<sup>۱</sup> در گروه دیگر را به دنبال داشته باشد.

امروز همانند دیروز، برخی تحلیلگران آن‌چنان آراء خود را در نوشته‌هایشان معرفی می‌کنند که گویی فروید هنوز هم یکی از منابع اصلی و مرجع آنها نیست - در صورتی که برخلاف تصورشان همیشه هست، دست کم به دلیل پیش‌فرض‌های ضمنی که از آن آغاز می‌شود. به نظر می‌رسد که آنها این واقعیت را نمی‌پذیرند که به یقین فروید اولین کسی بود که سؤالات بسیاری را از خود پرسید و با پیش‌بینی خردمندانه‌ای اثبات بسیاری از افکار پژوهشگرانه خود را به پیشرفت‌های آینده موکول کرد.

در مقابل، برخی دیگر بر این باورند که خود فروید همه چیز را گفته است و ریشه‌های بعدی، "مشتق‌های" آن (شاید به‌طور اجتناب‌ناپذیر و البته متناسب تلفیقی باشند) نیستند بلکه "شرح"‌هایی نو بر کار او هستند. این تحلیلگران هشدار جدی می‌دهند که نباید از آنچه از نظر آنها قلمرو صحیح ارتودوکسی است فراتر رفت؛ گویی هر نوآوری همواره نوعی مقاومت است (پنداشتی که - اگر در هر مورد تعدیل نشود - خطر تبدیل شدن به مانعی فلج‌کننده را دارد).

از سوی دیگر، "پیش‌آگاهی" ما به رد کردن یا نوآیینی کاملی از پیش‌پاافتاده بی‌توجه است و در مراحل خاصی از درمان یا در لحظه‌ای از جلسه درمان فردی و

دقیقاً هنگامی که ما انتظار آن را نداریم، گستاخانه موانعی را که ترجیح‌های ما ساخته‌اند دور می‌زند- این یا آن نویسنده را به ذهن ما می‌آورد، شاید نویسنده‌ای ناموفق یا نویسنده‌ای که ما حساب کمی روی او باز کرده‌ایم. این نویسنده با در نظر گرفتن الگوها یا پیشرفت‌های خاصی چند صفحه‌ای درست درباره همان لحظه نوشته‌است که- لعنتی!- کاملاً با وضعیت منطبق است و اگر صادق باشیم به ما اجازه می‌دهد چیز تازه‌ای بفهمیم: انگار یکی از بستگانی که زیاد او را دوست نداریم، ابزار مفیدی را به شکلی غیرمنتظره و البته کمی شرم‌ناک در اختیارمان گذاشته است.

این طور نیست که همیشه پیش‌آگاهی به‌عنوان حقیقت آشکار پذیرفته شود؛ "من" کاملاً حق دارد تأمل خود را انجام دهد و از بین آنهایی که در سطح دوم مورد توجه قرار گرفته‌اند، انتخاب‌هایی کند.

با این حال، "پیش‌آگاه" هم‌سخنی محترم است چرا که اگر در شرایطی قرار گیرد که بتواند خود را بیان کند- دارای نوامیگی غیرمنتظره و غیرقابل واپس‌زدن است و ارزش شنیده شدن دارد؛ به نظر می‌رسد گاهی اوقات تداعی آزاد هم می‌تواند از طریق تقاطع خلاقیت و تأمل بر کار بالینی به نظریه دسترسی یابد.

این وظیفه ماست که نظریه‌ها را با هم تلفیق کنیم یا فروتنانه‌تر اجازه دهیم که ارتباط‌هایی هر چند غیرمنتظره و منطقی ضعیف امکان هم‌خانگی در حیطه‌های میانی و مناسب گفتگو را بیابند؛ ارتباطاتی که در جلسات درمان ما را شگفت‌زده می‌کنند. گاهی اوقات، اگر افراد صبوری به خرج دهند، ارتباطات خود را کمتر از آنچه تصور شده ناسازگار و ناهماهنگ نشان می‌دهند؛ همانند آنچه کم و بیش در خانواده یا گروهی خاص رخ می‌دهد: آن هنگام که به‌نظر می‌رسد مشارکت‌ها در جهت تخریب معقول بودن شیوه خاصی برای دیدن چیزها است، ناگهان همان‌ها سازندگی غیرمنتظره‌ای را به نمایش می‌گذارند.

لازم به ذکر است که جزم‌اندیشی نظری در سطح منطقی، در مواردی مشخص ممکن است نشانه‌ای از سرسختی و عدم تساهل در سطح روانی باشد و مانعی برای تماس و مشاوره با هم‌سخنان درونی با مهارت‌های مختلف (همانند پدر و مادر واقعی، با زبان‌ها و دیدگاه‌های روانی مختلف در تجربیات سازنده کودک و مشاوره درونی بزرگسال).

در واقع مسئله‌ای که شرح می‌دهم، قابلیت تماس و مشاوره با گروه درونی وسیعی است که می‌تواند (و تأکید می‌کنم "می‌تواند" و نه "باید") قسمتی از دنیای اصیل و درونی تحلیلگر معاصر باشد.

می‌خواهم اضافه کنم که من به دقت تمایز بین "من در حال کار" و "خود در حال کار" را رعایت می‌کنم. هم‌سخنان درونی در "خود در حال کار" نقش دارند در حالی که "من در حال کار" با آنها مشاوره می‌کند و در نهایت چنانچه به اندازه کافی خودمختار و بالغ باشد موضع می‌گیرد، انتخاب می‌کند و به تصمیم‌گیری قطعی می‌رسد.

تنظیم پیچیده سازمان درونی در جلسات درمانی معضل لاینحلی برای ما تحلیلگران نیست. ما به اندازه کافی آموزش دیده‌ایم؛ برای مثال در تمرین تعلیق قضاوت، در به‌دست آوردن نقطه‌نظری متعادل، در همانندسازی متغیر و درهم‌آمیخته با کاراکترهای مختلف روی صحنه، در ارجاع مداوم حال به گذشته و برعکس - از درون به بیرون، حضور با هم آنها، در درک اشتیاق پشت دفاع و غیره. به‌طور کلی، ما به قدر کفایت شرایط تأییدشده را برای به صحنه آوردن سناریوهای پیچیده ذهنی داریم.

به یقین، دیگرانی در این راه از ما پیشی گرفته‌اند - برای مثال می‌توان از فلاسفه نام برد چرا که آنان نوعی برتری پویایی بر ما دارند: آنها بیشتر با مفاهیم انتزاعی سر و کار دارند تا تجربیات هیجانی. من می‌گویم که آنها به جز موارد استثنایی به‌جا معمولاً به شکل متفاوتی از ما "بدون چمدانی در دست سفر می‌کنند" - ما همیشه چمدانی از خاطره‌ها، هیجان‌ات و عواطف را به دلیل تداعی‌های اجتناب‌ناپذیرشان با خود حمل می‌کنیم چرا که هر ارجاع نظری ممکن است آنها را در جلسات درمانی، داستان‌های بالینی و شخصی و در شرایط کم و بیش دردناک و دشوار هم‌خانگی درمانی دوباره به ما وصل کند.

فلاسفه، این همسفرهای ما در سفر فکر، متخصص کاوش‌هایی مفهومی هستند که در بیشتر مواقع کاوش‌های مفهومی دیگری را فرامی‌خواند. به همین دلیل، حداقل در ظاهر کمتر با بار هیجانی سنگین می‌شوند و بهتر می‌توانند پیچیدگی را تحمل کنند. همچنین، هنگام بحث در مورد نظریه‌هایمان است که فکر می‌کنم ما تحلیلگران باید